

محمود اعتمادزاده (به آذین)

تا در میان روشنگران و مترجمان گفتگوشماره که در چند دهه اخیر بر فرهنگ ما تأثیر ماندگار و مثبت بسزای نهادند، چنانچه یکی از برجسته ترین چهرهها هستند که همواره در عرصه‌های گوناگون، هم از ترجمه، نشان‌نویسی، نقد و - انراگزار بوده‌اند. حال بسیاری از خوانندگان آثارشان که نسل امروز را تشکیل می‌دهند، با زندگی شما چندان آشنایی ندارند و در عین حال مشتاقند که بشناسند مترجم و نشان‌نویس آگاه و خوش فکر و پرکارشان چه گذشته‌ای داشته است. با توجه به دو دهه سکوت و این خواست، ممکن است به طور خلاصه زندگی و فعالیت‌های هنرمندان را بیان کنید؟

■ من، محمود اعتمادزاده، در سال ۱۲۹۲ - بیست و سوم دیماه - در رشت، کوی مسکینان چهل تن، زاده شدم. پس از پایان سال‌های دبستان در همان شهر، در لاهور، پاکستان ۱۳۶۰ با خانوادهم به مشهد کوچ کردیم. سه سال دوره اول متوسطه را در آنجا و دوره‌ی سه ساله دوم متوسطه را در دو سال در تهران گذراندم و در شهریور ۱۳۶۱ برای ادامه تحصیل با گروهی پرسویچی دوش به فرانسه اعزام شدم. تقاضای پذیرش در فرانسه شش سال و چند ماه بود و در تمامی این مدت فست فوس‌های ریاضی و رشته‌ی مهندسی، وقتم را با شعر و کنجکاوی به خواندن آثار ادبی و تا آشنای فلسفی تاریخ می‌فرستی به دست بدین‌مان، مختصر مطالعه‌ی فرهنگ‌ی به دست آوردم که به هیجوق قصد به کار گرفتن آن را در راه ترجمه نداشتیم. باری، در دیماه، ۱۳۶۷ با عنوان «سپهر دوم مهندس نیروی دریایی به ایران بازگشتم و به خدمت رسیدم. رشت، دو سال و نیمی در آن مدت به بیکارگی و بیجانگی که تمام خدمت فلتش سپری کردم و در تیر ماه ۱۳۷۰ با درجه‌ی سرلشکر به تهران منتقل شدم. در تعمیرگاه نیروی دریایی شمال، عنوانی دهن برکن اما پاک میان نهی.

پس از کم‌تر از دو ماه خدمت انگلستان و اتمام شوری به ایران برای بازگرفتم و در دست گرفتن راه انتظامی اسلحه و مهمات تشکیل و آمریکایی به جبهه‌های جنگ بر ضد آلمان صورت گرفت. از چند، کمتر چند بار مبارزان شد و در روز دوم این خدمت، چهارم شهریور ۱۳۷۰ من به سختی مجروح شدم و کار به قطع دست و بازوی چپم در بیمارستان رشت نتوانید. سه ماه بستری بودم و آن‌گاه با آن

که زخم پای چپم بهبود نیافته و نکه آهن ترکش بسبب هنوز بیرون آورده نشده بود مرا مخفیانه به تهران رساندند تا از حوزه فرماندهی ارتش سرخ بیرون نیایم و به عنوان اسیر جنگی گرفتار شوم.

در تهران، در پوچه‌ی آشفتگی‌های فضا و گزاش و بیماری‌های ناشی از اشتغال ایران، و در تشنگی شدید معیشت و سرگشتگی فکری و سیاسی خودم من تا خرداد ۱۳۷۲ در ستاد ارتش و برخی اطرافات نظامی مشغول بودم تا آن‌که در پی درخواست‌های مکرر استعفا از ارتش به وزارت فرهنگ آموزش و پرورش کنونی، منتقل شدم. دبیر ریاضی و فیزیک دبیرستان‌های تهران.

در همه‌ی این سال‌ها، اگر خدمت در نیروی دریایی برای من در عمل هیچ بود و موخه‌های خام و مهندس‌ی‌ام به تجربه در نص‌آمد، در عوض تلاش‌های من در هر چه پیش‌ترم با شاهکارهای نظم و نثر فارسی گوشه‌هایی از فرهنگ و خودت‌نشین شده در جهان مردم ایران را بر من کشف می‌کرد و مرا به شور و شگفتی می‌آوردند و گاه‌گاه به آزمایش‌های کوچک علمی می‌داشتند.

چیزگهایی می‌نوشتیم و خوشبختانه آن‌قدر بر خود سختگیر بودم که پیش‌تر آن‌ها را باره‌کنید. در خدمت‌مهر به ترجمه نامه‌ی سان سیگله که خودت‌نشین پوایم بسیار لذتبخش بود. برخاستم که تا شانزده نامه نیمه تمام ماند.

اشتغال خاک ایران از سوی همسایه‌های شمالی و جوسی و فرمایشی سنگند دیکتاتوری رضاخان، هم‌چنان که فحش و بیماری و آشفتگی روحی و اخلاقی جامعه‌ی ما را با خود آورد. وحشت بیست ساله‌ی سرکوب پلیسی و لخن‌بندی مائوسو را هم به‌یگانه در میان برداشتند. فضای ایران در جوشش افتاد، فریاد انشاع‌گاری و دلخواهی‌ها هر سو برخاستند. تأسیس حزب سورد اسپرنت، سیلاب شعرا و حرکت‌های سازنده‌ی جوانان گسارگری، بازتاب تیروز‌های بزرگ ارتش سرخ پس از شکست‌های نوسید گشته که می‌توانست هم ایران را لکنکوب می‌راند. پیش می‌رفت. شکستی و کنجکاوی و چارده‌نشی دوست و دشمن را موجب گشت. برای مقابله با گرایش روزافزون و خستگان و پهلوان به سوسیالیسم، همه‌گونه تشنگی سیاسی لوتج‌جایی با ملی‌گرا سرپرو آوردند. هنگامه‌ها در گرفتند.

این همه میراث‌تاریخ که در مشکلاتی مآذی و سرگشتگی روحی، به سومی‌بودم زیر تأثیر می‌گرفت چه می‌باید کرد؟ دسترس‌م به ترجمه‌های فرانسوی آثار کلاسیک مارکسیسم ضرورت مبارزه با غارتگری و بیباید و فساد سرمایه‌داری جهانی و نظام پاپس‌مآذی اروپا - یعنی و تاکنونی در ایران را بر من مداف ساخت. من در آندیشه و احساس به جنبش جهانی کارگری پیوستم. بر همین اعتقاد، در کم‌تر از دو سال بر خود لازم دیدم که در بیشترین سازمان سیاسی موجود، حزب توده ایران، نامه نویسم و به فعالیت بپردازم. و آن پس از توک خدمت فر ارتش بود.

دین‌مان، در آشفتگی و هم‌نویسی مستمرد فرهنگ‌های ایرانی و اروپایی، و در فعالیت مستمیر و غیرمستقیم حزبی، چهل‌هه آشنایی‌های ادبی و اجتماعی‌م شکل گرفت و تثبیت شد. و این اگر چه تمامی شخصیت ادبی و بیرونی‌م را با بار من نماند.

به هر حال، همان‌است که بدان شناخته شدم.

■ به نظر شما ترجمه خوب باید دارای چه مشخصه‌هایی باشد و اصولاً وظیفه مترجم در برابر این دوران چیست که جنبه امانت را رعایت کند؟

■ ترجمه خوب آن است که همه آن‌چه را نویسنده نوشته است بگوید. با بیش‌ترین روشنی و وسایلی به قلم‌نشین منتقل کند. تا این گذشته، در ترجمه‌ی آثار ادبی، تا هر حد ممکن، باید سبک خاص نویسنده رعایت شود. ترجمه‌ها، اگر مترجم به فرهنگ خود دوران که با آن سروکار دارد، آن‌قدر آشنا باشد که زیر و بم اصطلاحات و لغت‌آشناسان را در یابد، خود به خود امانت‌گاری رعایت شده است.

■ شما برای یافتن معنی و معادل دقیق کلمه‌ها چه کار می‌کنید؟

■ کم‌تر اتفاق می‌افتد که دو زبان را با هم، به ویژه واژگان مفاهیم لغتی، به طبع کامل و دقیق معادل یکدیگر بمانند. در صورت آشنایی کافی با فرهنگ هر دو زبان، می‌توان نزدیک‌ترین معادل را جست و با کار زده هر گاه چنین معادلی یافت نشود، می‌توان نسخه‌های نو ساخته‌ی رواج یافته، واژه‌ی تازه ساخت. زبان فارسی از این بابت در انتصاف بسیار بر خودتر است.

□ در ترجمه‌های شما یک تنوع جالب دیده می‌شود

درست است. نخواستهم به کانون نویسندگان ایران بپیوندم. هر گونه تشکل صنفی، به ویژه صنف اهل قلم، خواه ناخواه معنای سیاسی دارد. در شرایط استثنائی کنونی، مطرح کردن آزادی اندیشه و بیان و قلم و نشر، یا آن که خواست بنیادی و برحق نویسندگان است، به ناچار کار را به رویارویی با نظام و چشم حمایت داشتن از نیروهای بیرونی می‌کشاند. من آن را نادرست و زیانبار دانسته‌ام و می‌دانم.

اما بیش تر در زمینه رمان فعالیت خود را محدود کرده‌اید علت آن را چگونه می‌بینید؟

■ گرایش به ترجمه رمان، گذشته از ارزش ادبی آن و ذوقی که همواره بدان داشته‌ام، از ناچاری بوده است. می‌بایست برگردان اثری کم و بیش پر حجم را که می‌توانست مقبول خوانندگان افند هر چه زودتر به ناشر بدهم و از این راه زندگی خانواده‌ام را تأمین کنم.

□ در آثار ترجمه‌ای شما رمان نوجایی ندارد، چرا شما آثاری از نویسندگانی چون، جویس، پرست، و یا فاکتور که آثار آن‌ها از پیچیدگی زبانی و تکنیکی بیش تری برخوردار است و برگردان فارسی آثار آنان نیز به مترجمی چون شما نیاز دارد، ترجمه نکردم؟

■ راست بگویم، من فرصت خواندن بسیار کم داشته‌ام، و باز از آن هم کم تر به نوشته‌های پیچیده و تاریک و لغزنده علاقه دارم. نویسندگان این گونه داستان‌ها اما در نوشتن آزادند. من هم در نتواندن آزاد کاری به هم ندارم.

□ شما چگونه کتابی را برای ترجمه انتخاب می‌کنید و چه معیار و ضابطه‌ای را در گزینش یک اثر برای ترجمه در نظر می‌گیرید؟

■ بیش تر اوقات، ناشر کتابی را که گمان می‌کند فروش خواهد داشت پیشنهاد می‌کند و من اگر بیسندم ترجمه می‌کنم، معیار پسند من آن است که گذشته از ارزش ادبی، هم زشت و هم زیبای جهانی را داستان باز نماید و بر روی هم دیدی مثبت به زندگی داشته باشد، چنان‌که بزبانگیزنده‌ی تلاش آدمی برای بهبود و رهایی باشد.

□ نظرتان راجع به نویسندگان ترجمه‌ها تان چیست؟ و آیا تا به حال با نویسندگان ترجمه‌های خود دیدار کرده‌اید؟ یا خاطرهای از آن‌ها دارید؟

■ نویسندگانی که من توفیق ترجمه‌ی برخی از آثارشان را داشته‌ام، با همه‌ی تفاوتی که در موضوع و در سبک نوشته‌هایشان هست، همه با همدردی و تا اندازه‌ای تلاش چارماندیشی به سرنوشت آدمی نگریسته‌اند و به عدالت اجتماعی و آزادی و برابری تصریحاً یا تلویحاً فراخوانده‌اند. با هیچ‌یک از این مردان اندیشه و هنر دیدار نداشته‌ام و خاطرهای از ایشان ندارم.

□ آیا کارهای قبلی خود را بازبینی می‌کنید؟
■ در حین کار ترجمه، تا حد وسواس دقت می‌کنم. پس از چاپ و انتشار، بسیار کم فرصت بازبینی می‌یابم.

□ آیا تا کنون در حین ترجمه دلسرد شده‌اید؟ یعنی ترجمه را نیمه کاره رها کنید و به ترجمه دیگری بپردازید؟

■ تا جایی که به خاطر دارم، نیازم به درآمد ترجمه همیشه چندانی بوده که مجال هیچ تفتنی به من نمی‌داده است. من نمی‌توانستم دلسرد بشوم و کار آغاز شده را جز بر اثر حادثه‌ای ناخواسته، مانند بستری شدن در بیمارستان و بازداشت و زندان، نیمه کاره بگذارم.

□ عده‌ای معتقدند که حزب توده با ترجمه آثار مهم ادبی جهان و مباحث تئوریک سیاسی و ادبی، نسلی روشنفکر هم تربیت کرده اگرچه چهره‌های با استعدادی مثل احسان طبری را هم حرام کرد. و در پوسته تنگ آیدنولوژی مانع رشدشان شد. نظر شما چیست؟

■ جز یک بار، ترجمه استراتژی جنگ انقلابی در چین که اگر اشتباه نکنم در سال ۱۳۲۷ انتشار یافت، من به سفارش حزب توده‌ی ایران و در چارچوب آن چه شما «پوسته تنگ آیدنولوژی» نام داده‌اید چیزی ننوشته یا ترجمه نکردم.

□ مترجم باید کار ترجمه‌اش از کیفیت بالایی برخوردار باشد، حال چگونه می‌توان از توفیق یا عدم توفیق خود آگاه باشد؟

■ توفیق هر نوشته‌ای را گروه غالباً بی‌نام و نشان خوانندگان معین می‌کنند و نویسنده یا مترجم معمولاً از راه نسخه‌های به فروش رفته و در دفعات تجدید چاپ اثر بدان آگهی می‌یابد؛ هر چند که نمی‌توان این سخن را قاعده‌ای کلی شمرد. می‌توان از برخی شاهکارها یاد کرد که سال‌های دراز پس از عرضه‌ی ناموفق اولی، از نو کشف و با توفیقی پرشور و ماندگار رویه رو شده‌اند.

□ ویرایش در ترجمه چه تأثیری دارد؟

■ برای پاکی و روشنی و رسایی زبان نوشتاری، ویرایش کاری به جا و سودمند است، اما به شرط آن‌که ویراستار خود در کاربرد زبان، گنجینه‌ی لغات و قواعد دستوری آن و ریزه‌کاری‌های کنایات و استعارات رایج آن دستی به قدر کافی قوی داشته باشد و به هیچ رو سلیقه‌ی شخصی خود را بر نوشته‌ای که به وی سپرده‌اند تحمیل نکند.

من تنها یک بار در مورد ترجمه‌ی چرم ساغری که ناشر آن «بنگاه ترجمه و نشر کتاب» بود سر و کارم با ویراستار افتاد. جوانی در کار خود دقیق که اصطلاح *Vogue la galere* به معنای «هر چه باداباد» یا «هر چه پیش آید خزش آید» را که من بد فهمیده و بد ترجمه کرده بودم و با خوشرویی و پوزش‌خواهی به من گوشزد کرد و من همواره

سپاسگزار او بودم و هستم.

□ نظر شما راجع به ترجمه شعر چیست؟ با توجه به این‌که در طی این سال‌ها شما همواره از ترجمه شعر و متن‌های تئوریک ادبی دوری گزیده‌اید، علت این امر چیست؟

■ من از پیچیدگی، گره‌خوردگی، باریک‌ریسی، تو در تویی و سردرگمی بسیاری از آن‌چه به نام شعر گفته‌اند و می‌گویند سر در نمی‌آورم. حوصله‌ام از آن سر می‌رود اگر به راستی شاعر چنان حس کرده و چنان سروده، خوشش با داد کوچهای که او در آن تخته پوست افکنده برای من بن بست است. می‌بینم و می‌شنوم و می‌گذرم، با احساس آن‌که وقتی را بیهوده گرفته‌اند و مغیوبم کرده‌اند.

من در شعر، گذشته از تراش زیبای واژه‌ها و دلنشینی آهنگ، معنایی روشن و فراگیر و دیرپا می‌جویم که چنان‌که رودکی در وصف می‌گفته است: «نابوده دو دست رنگین کرد ناچشیده به تارک اندر تاخت»

این معنا می‌تواند بیانگر مفهومی عاطفی، تجربه‌ی زندگی، اندیشه‌ی فلسفی، و در همه حال مردمی باشد: درد و اندوه عشق، امید و نویدی، شادی و خشم، نفرین و آفرین، و همواره به رنگ نوای خاص روزگار خود شعر و بسیاری از شاعران بزرگ سده‌های پیشین ایران و برخی انگشت‌شمار از گویندگان معاصر فارسی، و هم‌چنین برخی از شاعران کلاسیک و رمانتیک جهانی غرب در غالب این وصف می‌گنجد و با همه دشواری می‌تواند به شکلی کم و بیش پذیرفتنی به زبانی دیگر ترجمه شود. من هم چنین کاری نکردم. از گناه ناخواسته تحریف ترسیده‌ام. دیگر آن‌که ترجمه‌ی کتاب شعری از گوینده یا جمعی از گویندگان بیگانه در کشور ما بازار فروش ندارد و ناشران خطر چاپ و انتشار آن را بر خود نمی‌خرند.

□ در کارنامه ترجمه شما بیش تر رمان قرار دارد و به داستان کوتاه کم تر توجه داشته‌اید؟ دلیل این انتخاب چیست؟ آیا بازار خوب رمان خوانی به نسبت داستان کوتاه در این انتخاب نقشی دارد؟

■ درست یافته‌اید. ترجمه‌ی رمان درآمد بیش تری دارد

□ وضعیت ترجمه‌ی امروز ایران را چگونه می‌بینید و از مترجمین جدید و قدیم کار کدام یک را می‌پسندید؟

■ پیش از این گفته‌ام، من مجال خواندن بسیار کم می‌یابم. از این زو، درباره‌ی مترجمان، خواه جوان و خواه سالمند، نمی‌توانم داوری کنم.

□ آیا ترجمه‌های جدید در دست دارید؟

■ چند سالی است که دیگر ترجمه نمی‌کنم.

□ به نظر می‌آید اولین داستانی که نوشتید «علی گایی» نام دارد که در سال ۱۳۲۳ در روزنامه *داریا* به چاپ رسیده است.

حال می خواهم بگویند که چگونه داستان نویسی را آغاز کردید؟ و چرا؟

■ ضرر گفتن و داستان نوشتن، و به طور کلی هر گونه آفرینش هنری اگر مشورت خواهی و حوس در کار نباشد، بر اثر جوشی است که در شخص در می گیرد و او را تا گزیر از گفتن و نوشتن و آفرینش می کند البته این تا گزیری از روش اثر را تضمین نمی کند.

■ چه کسانی را می تشابه جزو بیشگامان ادبی یعنی کسانی که بیشترین چیزها را از آن ها یاد گرفتید نام ببرید؟

■ از یک سو، سحر در روشنی و دمای کلام و پرهیز از دروغویی و مترادف نویسی را از تاریخ بیغلی، اسرارالمنجید و قاپورستامه آموختم و از سوی دیگر، تا جایی که محدودتی محدود اندیشگی و تجربی ام اجازه می داد نکوش به زندگی جامعه را از بازترک و سبک نوشتن را از تقوی و توماس مان دارم.

■ می توانید بگویید برای شکل گیری داستان تا چه اندازه آگاهانه کار کردید؟

■ از بحثی که سال گذشته در جلسهی عمومی کانون نویسندگان دربارهی تعلیق عضویت و اخراج پنج تن از اعضای کانون در گرفت و در آن پیشنها شد که آن مصوبه لغو شود. من پس از چند ماه از زبان یکی از دوستان خبر یافتم حرکت جالبی است. نشان می دهد که نسل تازه ای اهل قلم، به رغم باقیمانده تری آن دوران، احترام صادقانه تری به تفاوت های عقیدتی می بخارند و بر همین اساس، مصوبه ای را که به انگیزه ای کینه توزی سیاسی صادر شده بود خلاف اصول و مردود می شمارد.

■ به هر حال کاری کشمکش نخواهد گذشت. باید ماند و دید.

■ دربارهی خود می توانم بگویم که موضوع داستان مدتی خود به خود در ذهن منک می کشد و سپس یکباره سر برمی آورد آن گاه به شکل گیری و پردازش آگاهانه می انجامد.

■ آیا در حین نوشتن، طرح فرم و شخصیت های آثارتان را حوس می کنید؟

■ در حین نوشتن، بسا که یک واژه سیاقی سخن را عوض می کند و به راه دیگری می رود و گاه حتی ضرورت درگوشی های در شکل کشی داستان پدید می آید.

■ آیا شخصیت هایی را که در آثارتان هست بدون استثنا از زندگی واقعی انتخاب می کنید؟ و به مقدار آن ها میس بر تجربیات شخصی تان است؟

■ شخصیت های داستان هرگز یکپارچه نیستند. ترکیب هستند از پاره های برگرفته از زندگی در زمان های مختلف و از مکان های مختلف، و البته با دستکاری باد و خیال.

■ آیا تا به حال به قصد بازنویسی سراز داستان ها و دیگر آثار تان رفتارید؟

■ من بیوسته، آن قدر درگیر کار و حال امروزه خود بودم که نمی توانستم. به قصد بازنویسی، به سراز کارهای گذشته ی خود و جبران نقایص فراموشان بروم.

■ اگر زمان و حشر رعیت را در زمان خودش قیام بدیم، سراز را جدی زمان های اجتماعی محسوب می شود. حال خیلی ساده می خواهیم بگوییم چه طور شد که به فکر نوشتن و حشر رعیت و قهرمانان آن احمد گل و صفری افتادید؟

■ من از سوی پدری از یک خانواده بازرگان - خرده مالک بروستادم در کودکی و جوشی، از دیده و شنیده، با روابط آریاب و رعیتی و رفتاری که در خانه های آریابی با زیردستان روستا زده می شده آشنا می یافتم.

■ نکته ی دیگر در شکل گیری احساسی و اندیشگانه ام این که آغاز زندگی ام با جنبش جنگل و انقلاب روسیه مقارن بود.

■ زبانه ی انقلاب روسیه چه گیلان رسید و با جنبش جنگل فرساخت. شما را در استقلال خواهی و برابری و عدالت اجتماعی فلما را بر کرد و من، بر آن که به مفهوم آن می بروم، ذهنم بجان آغشته شد. از همین رو، در جوانی که ورشکستگی و تنگدستی خانوادگی ام با سرکستگی فکری ناشی از اشتغال خاک ایران، راهی چند دانشجوی چنان بیسی می گیسوی و مبارزه برای آزادی و راهی بشو در برابر من گذاشت، می توان گفت که من خود به خود به صف جهانی روزمندان پرولتاری پیوستم.

■ در چنین احوالی بود که داستان بلند و حشر رعیت در ۱۳۳۶ نوشته شد و پس از مالی انتشار یافت. آن چه در این داستان می گذرد بازآتاب رویدادهای پراکنده فردی و اجتماعی است که از این جا و آن جا برگرفته و به هم پیوند زده شده است. و حشر رعیت نوشته ای است که شهر واقعیت بر پیشانی دارد هر چند که از رنگ آمیزی خیال هم بی بهره نیست.

■ حشری بر این باور بود که پس از دختر رعیت که به گمان بسیاری از آثار ماندگار ادب، معاصر ما است، محدود استناد دارند نتوانست است آتری بهتر و یا همگت با آن خلق کند، پرداخت خودتان در این زمینه چیست؟

■ من هم در حشر رعیت را داستانی خواندنی می نامم، هر چند که تآوری یا نویسنده نیست.

■ چرا تجربه های هم چنین مجموعه تلخ هرند را دنبال نکردید با علم به این که چنین تجربه های

لازمه ادبیات داستانی نوای آن دوره لایون بود؟ آیا در سفا و تمعین این رویدادها بی تردید داشتید؟

■ سفسش پرسند آزمایشی بسود در انصهی حکایت پودزای کوتا که نمونه های کفرآلب در انب فارسی دارد و برآوازه ترین آن گفستان سمدی است. اگر بتوان گفت، چیزی است هم چنین ریاضی در سحر معنایی فشرده در قالب کلامی موجز.

■ چنین آزمایشی باز می تواند تکرار شود و آروشدن باشد. خودم فرصت یافتیم.

■ شما در خاطرات از حشر دری نوشته اید. همزنگ ترین افسوس من در حد من عساونامه امین زانگام است. که چند فصل آن را نوشته ام. بیست سالی است که با گذشتامه حال سوال بندم این است که در حشر رعیت و خانواده امین زانگان به گفته اکثر مستفان می توانست مقدمه شاهکارهای شما باشد. چه عاملی باعث شد شما از خلق با به تعبیر شما بازار آریابی و زمانی که نمونه کاملی از زمان فارسی باشد، باز بمانید؟

■ همان کاری که در آثار خودی - آریاب، در چه سرا از پیگیری آریون و حشر رعیت و اراده ای عساونامه امین زانگان با پشت فشار تنگدستی و نروم تأمین زندگی خانواده بود. در آن زمان، آثار نویسندگان آریابی که تر خوانده می یافت و به اندازه بخور و نسیب هم در آمدی داشت. بیکار بودم تا گزیر، پیشنها توجیه با یکدیگر آریاب بازترک را پذیرفتم.

■ آیا خود را که نویسنده را نمی شناسید؟

■ آندیکه و خیال و یاد و نش و نثر همه می هیچ استند. ماه از واقعیت می گردند من واقع بین و واقع گرا هستم، اما خود را در سبک ایسی - هنری راهامه زبانی نگردام.

■ در معاصون خود و نسل جوان آثار چه کسانی را می خوانید؟

■ فرصت خواندن آثار نویسندگان معصوم را بسیار کم یافته ام.

■ از نظر شما ادبیات داستانی، چه تحولاتی را از ابتدای قلم زنی شما تا کنون طی کرده، تصور شما در گذشت از دورنمای ادبیات داستانی چه بود؟

■ با سراسری، هر قرار به بی اخلاصی خود چیزی نثارم که بگویم.

■ در آثار شما می توانم مجموعه ای از فحاشات نثر فارسی را دید؟ می گمان نثر فارسی در دوره ی معاصر پندار این آثار خواهد بود. اکنون که توجه چنانچه به جنبه های فحاشات ادبی نثر نمی شود و به بهانه ی سادگی بیس تر توجه می شود آیا نروم الزوم منر جنبه ی فحاشات نثر ادبی در راستای دست یابی به نثر باطنی متن و برآر احساس نمی کنید؟

■ نمی دانم از فحاشات نثر به نوبت چه می منظوری

■ یاد من از نویسنده، پیش از هر چیز تازگی و روشنی اندیشه و رسایی بیان را انتظار دارم. نمی دانم چه دستم پسندارند و سرا تا نشانگر حیرت زده ی

اگر بواسطی های موفقی و ناموفقی خیال خود بپندارند. این کار مغفالتوشی و مسرکه گیری است. اگرچه گاه هنرمندانه باشد و حتی سر به تیغ بزند.

□ تا چه اندازه تحولات فقه تئوسی ایران را دنبال می کنید و ویژگی های این داستان ها را در چه می بینید؟

□ از شصت و هشت تا هشتاد و شش سالگی. من هشت سال کوچک ترین اگاهی از آن چه در ایران در تحویلی ایلی می گذشت نمی ترسیدم. پس آن روزها که به خانه می رفتم و می دیدم که نوازش آن قدر درگیر آن چه می باشد توجیه بدم که ناچار از همه جدا از همه چیزی می خیزم مانند جای تفسیر و شرمساری است. می دانم دنبال کردن تحولات فقه تئوسی این روزگار را از نیروهای جوان نباید خواست.

□ در برهه ای دو مجموعه داستان شما، سانگمیر و غورگشیر (چهارم و پنجم) با سه پای باغ (۷۷) شرح های مثبت و منفی گوناگون در میان بوده است. خود شما در برهه ای این شرحها چه نظری دارید؟

□ باور کنید نمی گذارم که گویا و چه کسانی در برهه ای سانگمیر و غورگشیر چهار یا سه پای باغ نظر داشته اند؟ مثبت و منفی نظرشان بر این معجزه است؟ کلاً و درست اما باید تمسک نمی کنند.

□ زمانی بخش عظیمی از خوانندگان، مسائل سیاسی و ساختن آن مدینه داشته و با آن جامعه ایرانی را از طریق کلیات جست و جو می کردند و حتی ادبیات، ادبیات طبیعی و ترویجی بوده امروز خواننده باید در ادبیات به دنبال چه چیزی باشد؟

□ امروز و امروز نزدیک به بیست و پنج سالگی که ادبیات داستانی را به دیدی قرص خوب آور یا چیزی برای سرگرمی و وقت گذرانی می نگردند. آنان که جدی ترند منظری تازه از زندگی می جویند و به نقدی معیاری می پردازند. داستان پریشان آینه ای می شود که خود را در آن می بیند. هر چند هرگز که به تمام می آید. اما در هر حال آینه باید صیقل شده باشد تا چهره ها را درست و رنگین بازتاب دهد. تیره و کج و کوله. برای من، این تله نویسنده است در برابر خواننده.

□ شما چه قدر ادبیات را مجاز می دانید که در سیاست دخالت کند؟ می دانید که در دهه ۲۰ و ۳۰ غالب ادبیات ما سیاسی بود؟

□ سیاست هم چهره ای از زندگی جامعه است. ادبیات در بازتابی زندگی، به ناچار رنگ و بوی سیاسی به خود می گیرد. اما هم در ظاهر به بیرون می بزند. می برد که آن خود به نوعی تأیید سیاست

حاکمان روز است. بر آن همین روزها میان تر همواری است به ترویج و مقام و آوازه و نام.

□ روشنفکران خلاق ما در گذشته بیش تر یکی از جریان های لیبرال و سوسیالیستی، دلبستگی و هیبتی داشته اند به نظر شما حرمست و آثار هنری تا چه حد

باید با سیاست نزدیک داشته باشند؟ تا چه اندازه باید خود را در دیگر مسائل اجتماعی - سیاسی عصر خود بکنند؟

□ روشنفکران و اثر آن چنان نویسنده گان، مردمی اندیشمند و کنجگاو و مشاهده گرند. به همین عنوان هم می توانند بر کرسی داوری می نشینند و نظر می دهند. سیاسی است که چنین کسانی به جریان ها و حوادث سیاسی نیز کشیده شوند و در فوران های آوازی دیگر کنش اجتماعی، به همه تن و جان و

اندیشه و احساس به یکی از اردوگاه های رفیق و بیوفادار در این انتخاب خان که جای سرزنش است و نه دروغ و تفسیر به یک سرشک دید و اندیشه ای آزاد خود را در دست ندهند. و در حال با خود راست

باشند. خود را به آرمان نیرد سیاسی متعهد نمانند. به شخصی یا سازمانی که به به نام آرمان به چپ و راست می زند و برای رسیدن به قدرت و حفظ آن،

آرمان را زیر پا می نهند. □ نشانی ادبیات را در پیوند با ضرورت های سیاسی دوران ما بگویند؟

□ ادبیات، در بازگویی و بازتابی هنرمندانه ای ضرورت های سیاسی هر دوران، می تواند نقش روشنگری و حتی برانگیختگی داشته باشد.

□ آیا نویسنده امروز می تواند سیاسی باشد؟ همیشه سیاسی است. نگاه اشکار و گاه در پیده امروز نگاه شما به ادبیات خونی چگونه است؟

□ ادبیات خونی، اگر بوده و هنرمندانه عرضه شده باشد، اثر مطلق خود را داشته است. بیش از این چه می توان از آن خواست؟

□ در میان آثار شما همزمان این آقایان و اثر هر مرد روایت تاریخی، ماجراهای سیاسی و فرهنگی است که بر شما و نسل شما رفته است و سبب تاریخی به حساب می آید. این آثار که خاطرات باطنی را در سال های ۵۵ تا ۱۳۳۲ را در بر می گیرد در شرایط خاصی نوشته شده است و اکنون سالها ای از نگارش آن ها می گذرد. به نظر شما این آثار تا چه حد واقفیت آن روزگار را نشان می دهد، و چه انگیزه ای باعث شد که در این سال ها خاطرات خود را به رشته نگارش در آورید و چرا خاطرات خود را از سال ۱۳۵۵ تا کنون منتشر نکردید؟

□ همزمان این آقایان یا از هر مردی ... هر یک به گونه ای گزارش است از برخی مقاطع زندگی من. اگر تصویری از واقعیت روزگار می دهند، خود را نیز به تصویر می کشند نمی گویند به شامی و از همه ی حیوانات ولی راست و بی ترس.

□ برخلاف آن چه نوشته اید، از هر مردی ... در سال ۱۳۵۵ متوقف نمی شود. چنانچه آن که به چپ رسیده است سال ۱۳۵۷ و بیروزی انقلاب را در بر می گیرد. چنانچه سوم مجوز انتشار نیافت. چنانچه ی چهارم و پنجم و ششم نیز نوشته ای دیگری که

می توان آن را چند هفته از هر مردی ... به حساب آورد هم چنان تاکنون به صورت دستنویس نزد من مانده است.

□ با توجه به حال و هوای جسمی و منی شما، اند فکر می کند شاید دست به نوعی ستیزه و مبارزه می زنید تا انجام تعهدی و الهی دینی، با این حساب اگر روزی توانستید به هر طریقی بنویسید، آن روز آیا دلایل دیگری برای ستیزه برای بودن و مستعد ماندن خواهید داشت؟

□ درست که بنویسم، مبارزه سیاسی - اجتماعی به ضرورت بر من واجب گشته است. و مگر نه ستیزه می در برشت من نیست. ضرورت است که هر جا و هر

زمان، من نتوانم ما به سبب افکار و اعتراض بکشاند و حتی از آن دور تر بود.

□ در طول زندگی پر از حادثه و جنب و جوش شما دو خط مسیر مغز می توان دید که حدودش یکدیگر ادامه داشتند. فعالیت های اجتماعی - قلم زنی های این، آیا در دوره ای خلاصید که یکی بر دیگری توجیه دهد و به یک مقلوبه بیش تر بیفزاید؟

□ برخاستم به فعالیت سیاسی - اجتماعی همواره با به پای اقلیت های انبسی پیش رفته. هیچ وقت دیگری را در آن روز و از آن روز جدا نمی کرده است. در واقع نزدیک مردم که یک اثر پرورده در ذهن را بتوان به

لزوم خویش از پندید آوردن باز داشت و به کار دیگری برخاسته.

□ بسیار خوب. حالا بیروزم به تازه ترین اثرتان، مرگ سیمرغ که گویا مجوز چاپ هم نگرفته است. حال من خواسته کسی در برهه ای این زمان توضیح بدهد و بگوید چه چیزی شما را به برف این زمان سوق داد؟

□ مرگ سیمرغ داستانی است که بیش نمایان تر نزدیک به چهار صد صفحه در آغاز، سیمرغ که در آشیان سنگی خود بر فراز البرز کوه در خواب دکوربسی نوهزار ساله اش فوراً رفته است. تا کجا با

تفصیل مهیب دنیایت به هوا پرتاب و سراسیمه و کوچ و خشمگین بیدار می شود. چند بار در آسمان چرخ می زند و در نمی آید که چه روی نموده است. همین که گرد و خاک انفجار آتشی فرو می نشیند، چشم سیمرغ به مرده می افتد که به رو به زمین افتاده است. آنگاه تشییع می کند و کنار مرد فرود

می آید از هوایی که در این حال تو سبال رفتن در پیراهن زنده مرد می آید. سیمرغ از خدای بارگس های آن نشانه ای را می بیند که روزگاری از فشار چنگال خود او بر تن نوزاد سفیدی موی رها شده در کوهسار. زلال پسر سلام نریمان - بدید آمده و

به ارباب فرزندانش رسیده بود پس از پرس و جوی دراز می نیاز از گفتار، سیمرغ باور می کند که آن کارگر

آوازی سیستانی از تبار پهلوان دست پرورده خود است. مهر دیرینه در فلش می چید او را به چنگال می گیرد و به آسمان می برد و جای در چنگ

می گیرد و به آسمان می برد و جای در چنگ

کوهپایه های البرز فرود می آید به زودی هر آن دو
فرزانش را - یکی پسر و دیگری دختر - همگان بداند
تکه زمینی پس نوخت سامان می دهد که ترنج
بیشاندند و دلداری کنند
از آن پس، داستان پیش تر گرد امیخته ها،
از زمین ها و رودانهای زندگی این پسر می گردد و از
خلال آن، چهره ی چشمه معاصر ایرانی نمایانده
می شود - پیش از انقلاب و پیروزی انقلاب و پس از
آن.

از زیبایی تان از نقد آثار ادبی جامعه ما چگونه است؟
یکی از کتابهای فرولان زندگی ادبی ام متأسفانه
این بوده که برای پرداختن به زندگی شعری و
بسیار لژشمنند نقد ادبی در ایران هیچگاه فرصت
نداشتیم گرچه خود من، در آغاز ادبی ام، به نقد
برخی کتابها پرداختم
آیا خواننده و منتقد پر کار شما تأثیری داشته اند؟
و اگر جواب مثبت، چه کسانی؟
اگرچه نوشته هایم کم و بیش با نقیال خوانندگان
رو به رو بوده است، بسیار کم اتفاق افتاده که آنان
از زیبایی خود را به زبان یا به نامه با من در میان
گذاشته باشند متأسفانه هم اگر چیزی دربارهی
کارهای من نوشته باشند، من از آن کمتر خبر
یافتام از این رو، دو شکل گیری و تحول سبک و
سختی آثارم، هیچیک از این دو گروه تأثیر
نداشتند.

آیا مایل نظر شما را درباره نمایشنامه نویسی بعد از
انقلاب بدانم با توجه به این که در کارنامه شما یک
مثنی نمایش با عنوان کار (سال ۱۳۵۵)، چاپ در
شهرکتن (مان) ثبت شده است؟
با باز ناچارم به می خیری تأکیدی خودم اقرار کنم و
سراسری بروم
آیا در متن بعضی از داستان های شما، ما واژه های
گیلکی مشاهده می کنیم و افزون بر این گرایش
دیگری در این دوره گیلان دیده می شود نوشتن
داستان به گیلکی است، حال نظر شما چیست؟
گوش ها و زبان های محلی در هر کشور زیر
فشار شدید زبان رسمی هستند و خطر آمیختگی و
فراموشی و زوال، اگر چاره اندیشیده نشود
تهدیدشان می کند. بهترین راه برای پیشگیری از
چنین خطری، تشویق جنبش نویسندگان و
نویسندگان به افزایش هنری به زبان محلی خود
است، هر چند که گسترهی انتشار این گونه آثار و
حجم درآمده که از آن می توان انتظار داشت به
نسبت بسیار محدود است. از سوی دیگر، به کار
گرفتن به جا و دور از افراط واژه های محلی در ادبیات
زبان رسمی بر فضای آن می افزاید و سخن را رنگین
می کند.
با این همه، کار را نباید به زیاده روی و
تعمیرجویی قومی کشاند و به حبسجستی سراسری
ملی و وحدت سیاسی - اقتصادی کشور زبان رساند.

می شکم، دوستان گیلک، خود به این نکته آگاهی
دارند
آیا جریان ادبی در گیلان را دنبال می کنید؟
به همه دبستانگیم به گیلان، به مردم گیلان و به
زبان دانشمند گیلکی - نمی توانم بگویم که
جریان های ادبی گیلان را مروتاً دنبال می کنم -
فرصتی کم و بر من شصت و هشتاد و یک ساله
در دهه های شصت و هشتاد پیش تر به چه
اندیشیدم؟

سؤال پرده درانه ای است، ولی تن تمیزم - در
سال های شصت، یا دقیق تر بگویم از ۶۱ تا ۶۹
بیش تر تنها به سر می بودم، فرصت آن را داشتم که
به سال های امید و تلاش گذشت و خدمت ها و
تخلای مان بیندیشم - هر وقت هم که امکانی، در
چند محدود و بکمی، برای خواندن دست می یافتم
در پی شناخت مبانی شهپسگی اسلام و روش
ساده شدت و رحمت حکومتی اسلام بر می آمدم
به هر حال، از آن بهره می گرفتم. اکنون اگر چه
اسلام شناس نیستم، در افتی که و بیش روشن از
اقت اسلامی دارم.

اما در سال های هفتاد که مواز موز بار کوهی
هشتاد سالگی گذرانده به نود نزدیکم کرده ام،
بیش ترین راستای فعالیت اندیشم در زمینه ی
عولان، آن گونه که خود از دریافت بیکرانگی و
چارانگی و یگانگی هستی پنداشتم، بوده است، در
کتاب این آثار خام همیشه اندیشه، البته، به کارهای
گزارش و داستانی هم پرداختم
آیا به رزمه مسائل که برای نسل شما پیش آمده هیچ
به رفتن فکر کرده ای؟

چه گمان برده ای، چون رفتن به کجا؟ کوخنتی از
چه و پناه برتن به کجا؟ دل و جان و زندگی تن و روشم
از ایران و از فرهنگ آسمان سالی میزند که، با سب
پوشش از خواجه بزرگوار، حافه، برای مختصر
دستکاری که در شعرا و کرده ام می گویم:
آشپانان در دست گرم خون بخوردند
کافرم گر که شکایت بر بیگانه بروم
وسپه ده، نقددهای بزرگ من در چند سال

آخر سولتت گروهی خاک می آست که دولابه به
سوی نابودی رانده می شود اکنون در تقریباً سراسر
سرمزمین آب آلوده است، خاک آلوده، هوا آلوده، و این
آلودگی دارد به جای هر مردم که چاره اندیشی کردند
آن چه به این روند مریکار شدت می بخشد فرزند
بیرون از حد جمعیت زمین و در نتیجه افزایش
تصادفی نیاز جهانی به آب و نفت و چوب و آهن و
دیگر فلزات و همه نوع خودرو و پوشاک است، و با
پای این همه باز یکاری آجاری دهها و سه زودی
صدها میلیون تاشی از کار برد همه گونه روبات در
صنعت است و نیز بسیاری های با گیران داشتند یا
دوچاره سر برآورده پیشروی بیابانها، کاهش سطح
چنگلها، و سرانجام جنگ و کشتار به بهانه ای

دعوی های موزی و دشمنی های قومی که می آید
بازار فروش سلاح های از رده بیرون شده کشور های
پیشرفته با گرم بفارود - زمین دیگر رومق از دست
می دهد، نقش به شماره می افتد بر آید، پیش تر
آن که در خون به دافش رسیدن جنبش های سبز
که می خوانند در دوازده راه پارلمان و شرکت در دولت
تسکین خنده کاری ساخته نیست خیزش عمومی
چنان لازم است، هر جا و همه جا در راستای مبارز
کوفن تولید نیرو و نامکن ساختن اسباب دیوانه وار
کنونی در مصرف -

آیا نظر می رسد در سال های اخیر درنگ در جمع
نویسندگان نیستید چرا؟
دوست است، نخواستم به کانون نویسندگان
ایران بپیوندم، هر گونه شگنی مستقر، به ویژه فضای
اهل قلم، خواب ناخواسته سیاسی طرد در شرایط
استثنای کشور، سطح کوفن آزادی اندیشه و بیان و
قلم و تنور، با آن که خلیست بنیادی و بر حق
نویسندگان است، به ناچار کار را به رو برویی با نقد
و چشم حمایت داشتن از نیروهای بیرونی، می کشاند
من آن را درست و زیارتار دانستم و می رفتم.

آیا نوشتن برای شما طریقی است یا به دلیل قطع
یکی از دست یابانان سر نهان نشود بنده است؟
قطعاً کمال دست چپم در زندگی با فعالیت
نوشتاری هیچ گونه نشوری به بار نیارده است
آیا در حال حاضر چه می کنید؟ چه کاری در دست
نوشتن و یا ترجمه داره؟ شاید به کتابهای؟
نمی گویم که پاک بیکار نشتم می نویسم،
اگر چه به گندی و یا بازده که - چندی است از کار
ترجمه اکره دارم.

آیا با توجه به این که اعضاء کانون نویسندگان در
آخرین مجمع عمومی خود در تاریخ ۱۶ آبان ۱۳۶۹
حیل و آفری به تقویت صحنه کانون که حکایت از آن دارد
که کانون نویسندگان گمان گمان شما را عضویت از خود
می داند و قرار است که این پیشنهادها تصویب شود
مجمع عمومی به بحث و از زیبایی گذاشت شود
بخش بیسی می شود که حذف مصوبه کانون در سال
۸۵ مورد تأکید و تأیید اعضاء قور بگوید تاقر شما
چیست؟

از بحثی که سال گذشته در جلسه ی عمومی کانون
نویسندگان درباره ی تعلیق عضویت و افراج بیخ تن
از اعضای کانون برگرفت و در آن پیشنهاد شد که آن
مصوبه لغو شود، من پس از چند ماه از زبان یکی از
دوستان خبر یافتم، حرکت جالبی است. نشان
می دهد که نسل تازه ی اهل قلم، به رزم
باقیاندادهای آن نوروز، احترام مسافانه تری به
تفاوت های عقیدتی می گذارد و بر همین اساس،
مصوبه ای را که به انگیزه ی کینه توزی سیاسی صادر
شده بود خلاف اصول و مروت می شمارد
به هر حال، کار می کشم تا نخواهد گذشت.
باید ماند و دید.

□ نظر شما درباره اساسنامه‌ی کانون نویسندگان یا لااقل مرحوم محمد مختاری است و نیز فعالیت دوره جدید آن چیست؟
 ■ من از برای عقیده و بیان و قلم و نشر را که می‌باید بدون صبر و استقامت تضمین گردد، اگر در عمل به معنای آزادی می‌بخشد و موز گرفته نشود و در واکنش، کل آزادی‌های مدنی را به خطر نیندازد، در طول سال‌ها فعالیت کانون همواره تأیید و بر آن تأکید کرده‌ام. گذشته از این اصل بنیادی که رعایت دوست و مستطاب آن را لازم می‌دانم، در دیگر مواد اساسنامه اشکالی نمی‌بینم.

□ با توجه به این که شما مدتها عضو هیات دبیران کانون نویسندگان بودید و تجربه‌های بسیاری در این زمینه دارید برای تشکیل کانون یا اتحادیه نویسندگان ایران چه کمپایی باید برداشت؟
 ■ برابر داشتیم حتی همه سبک‌های ادبی - هنری یا عقیده‌های سیاسی - فلسفی - اجتماعی در عرصه داشتند از راه بیان و قلم و دیگر وسایلی و نیز شناختن حق یکسان هر اقلی و هنر به گزینش و سبکی در اشاعه‌ی نظرهای خاص خویش، همیشه می‌تواند محوری باشد که نویسندگان و شاعران و منتقدان و دیگر هنرمندان گرد آن فراهم آیند و از من منافع منفی خود پاسطاری کنند.

□ از نظر شما نه‌فصلی منفی اساسنامه کانون نویسندگان ایران چیست؟ و وضع کانون نویسندگان را در دوره‌ی جدید چگونه می‌بینید؟
 ■ در مرحله‌ی عمل است که ضعف‌ها و کمبودها نمایان و ملاحظه خواهند شد. نخستین و مهم‌ترین گام گردآمدن و شکل پذیرفتن است. پس از آن، یکدیگر را آشنایی بیشتر و صادقانه تحمل کردن، امیدوارم همگان در دوره تازه فعالیت کانون چنین کنند و چنین باشند.
 □ راه برین رفت کانون از مشکلات نشر و پخش چیست؟
 ■ تنها کانونی نویسندگان با دشواری‌ها و گرفتاری‌های نشر و پخش رو به رو نیست مطبوعات، ناشران، چاپخانه‌داران و توزیع‌کنندگان نیز به همین درد گرفتارند. راه برین رفت از این دشواری‌ها فعالیت بیش‌تر و هماهنگ همه این صنف‌هاست.

□ به نظر شما کانون نویسندگان تا کجا می‌تواند از نویسندگان نو قلم حمایت کند و راه کاری که شما پیشنهاد می‌کنید چیست؟
 ■ تشکل صنفی نویسندگان، به هر نامی که خوانده شود و فعالیت کند، برای ماندگاری در شوکتی نمی‌تواند از پرورش استعدادها و توانمندی‌ها سر باز زند باید ضمن رعایتی مشفقانه‌ی آسان‌بذیر در کاربرد زبان و پاسداری آن از آمیختگی‌های ناسازگار دستوری و لغوی، توکلمان را در چاپ و انتشار آثار بدیع‌شان، اگرچه کمی خام یا نامتعارف به نظر آید.

مربایر دانستیم حق همه سبک‌های ادبی - هنری یا عقیده‌های سیاسی - فلسفی - اجتماعی در عرضه داشتند از راه بیان و قلم و دیگر وسایلی و نیز شناختن حق یکسان هر اهل قلم و هنر به گزینش و سبکی در اشاعه‌ی نظرهای خاص خویش، همیشه می‌تواند محوری باشد که نویسندگان و شاعران و منتقدان و دیگر هنرمندان گرد آن فراهم آیند و از من منافع صنفی خود پاسداری کنند.

□ باری و از ایشان پشتیبانی کرد.
 □ به نظر شما مشهور کانون که در ده ماده تنظیم شده است واقعی و گویا است؟
 ■ در جریان تدوین منشور کانونی نوگست نمودم و نظری نمی‌توانم داشته.
 □ آیا دوست است در زمانی که شما مسئول کانون نویسندگان بودید به اتفاق تنی از نویسندگان حزبی، فضای کانون را سیاسی و فلسفی نظریات حزبی را منتقل می‌کردید؟
 ■ به هنگام تأسیس و در دوران کوتاه فعالیت اولی کانون نویسندگان ایران، من کمترین رابطه‌ی سازمانی با حزب نوده ایران نداشتم. هیچ رهنمودی از آن سو و هیچ کارش از سوی من در کار نبود، اما، با مختصر آشنایی با من با تئوری مارکسیسم و در چارچوب تأکید آن برای شوکت مارکسیست‌ها در فعالیت سازمان‌های صنفی موجود، طبیعی است که ضمیمه‌ی کارم در هیئت دبیران کانون، در حد مقبول، بر همان الگو بوده باشد و باز طبیعی است که، مخالفان - از هر رنگ سیاسی یا سازمانی که بوده باشند، مرا مورد اتهام قرار دهند و به من حمله کنند.

□ در دوره‌ی دوم فعالیت کانون هری، نزدیک به دو سال کار بر همین سؤال بود با پیروزی انقلاب و پدید آمدن امکان فعالیت علمی و قانونی حزب نوده ایران، باز حتما هنگامی که پس از حدود یک سال به حزب پیوستم، در تصمیم‌گیری‌ها هوگر نیازی به مشورت یا کسب تکلیف از وهی حزب نداشتم. با سابقه‌ی چند ساله‌م در هیئت دبیران کانون، مورد اعتماد بودم و به استقلال عمل می‌کردم به اقتضای زمان و لزوم پرهیز تو افراد کاری و زیاد خواهی آگاه بودم که برای حفظ موجودیت کانون و اتمامی فعالیت آن مسیر کم‌خطرتری را پیشنهاد کنم. اما اختلاف چه‌روهای لغزانی، خودارزان شناخته غرب و برخی وابستگان رژیم گذشته کار را به شکاف در صف کانون کشاند و شد آن چه شد.

□ در این چند ساله اخیر کانون نویسندگان ایران طاققت‌فرمایی را پشت سر گذارند که سرگ شهادت‌گونه مختاری و بوینده از این جمله‌اند برای این که نویسندگان ایران هنرهای این چنینی را

نبردند و امنیت آنان مثل فضای پرشوفت تأسیس باشد چه تمهیداتی باید اندیشه شود؟ با توجه به این که کات کلمه سیاسی است روند حرکتی کانون آیا باید کاتاً سیاسی باشد؟

■ گفته شد که هر تشکل صنفی، از جمله تشکل اهل قلم در سازمان‌های نظیر کانون نویسندگان یا شورای نویسندگان و هنرمندان، گذشته از فعالیت در راه منافع صنفی، خواه ناخواه معنای سیاسی هم دارد نویسنده در بازنمای رویدادهای زندگی مردم، به صراحت یا به تلویح، به ارزیابی نظام اجتماعی و سیاسی حاکم و تأیید یا انتقاد آن می‌پردازد و به واقع غیرمستقیم نیروهای را به هوانوایی یا مخالفت برمی‌انگیزد در روزگاری که جاسه در تعادل کنی و ویژه در مرحله‌ی رونق اقتصادی به سر می‌برد مخالفت اگر هم باشد فغالی نیست حکومت به اساس چشم می‌بندد راه انتقاد و حیا مخالفت خوئی به روی نویسنده باز گذاشته می‌شود اما اگر نظام حاکم خود را در خطه عا چیل ببیند می‌پرد و بی‌تورید، با گذراندن قانین و یا تشویق بی‌معنای به زور، راه را بر نویسنده می‌بندد کشاکش روزیوار از دو سو در می‌گیرد و هزینه‌هایی به بار می‌آورد که بدان اشاره کرده‌ام. آیا می‌ارزد؟ باید به درستی سنجید و آن‌گاه خطر کرد یا نکرد.

□ شما به عنوان یک روشنفکر خاقل درباره عملکرد و فعالیت‌های هنریتان در کانون نویسندگان ایران در ده‌های گذشته چه فکر می‌کنید؟
 ■ وسایلی بازنگری و فرحسب فکر کردن به این سئله را ندارم.
 □ در پایان اگر نکته‌ای دارید بفرمایند؟
 ■ گفتنی‌ها گفته شد به سلامت باشید.

تهران، ۱۷ فروردین ۱۳۸۰
 پانوشته:
 ۱- ماندگرم = ماه مسورت
 (واژه مازندران است)

نوشته‌ها:		
پراکنده	مجموعه چندقسه	۱۳۳۳
به سوی مردم	مجموعه چند قسه	۱۳۳۷
دختر رعیت	داستان	۱۳۳۱
تلفش برند	—	۱۳۳۳
مهره مار	چند قسه	۱۳۳۴
قالی ایران	توجه و تألیف	۱۳۳۴
آژان سوی دیوار	مجموعه نامه‌ها	۱۳۵۱
شعر خدا	چند قسه	۱۳۳۱
مهمان این آقایان	گزارش زندان	۱۳۵۷
کاره	نمایشنامه	۱۳۵۵ (انتشار در شهرکن آلمان)
گفتار در آرزوی	—	۱۳۵۶
گواهی چشم و گوش	گزارش سفر	۱۳۳۸
پر دریا کنار منوی - دید و دریافت	—	۱۳۶۱
مانگدیم و خورشید چهار	مجموعه قسه‌ها	۱۳۶۱
آزهر دری	شش جلد که تنها دو جلد اول آن چاپ شده است	۱۳۷۱
بار دیگر و این بار	گزارش	چاپ نشده
چال	چند قسه	چاپ نشده
سایه‌های باغ	چند قسه	۱۳۷۷
مرگ سیمورغ	داستان بلند	چاپ نشده
دو خواهر	قسه	چاپ نشده
مادر خوانده	قسه	چاپ نشده
گویی چوآن که در آینه‌های شکسته	قسه	چاپ نشده
نامه‌هایی به پسر	قسه	چاپ نشده

و مقاله‌هایی در مجله‌های صدف، کتاب هفته کیهان، پیام نوین، سخن، انتقاد، کتاب (انتشارات نعل)

توجه‌ها:		
بابا گویو	آثر باژاک	۱۳۳۳
زینق دزه	آثر باژاک	۱۳۳۶
بزم سافری	آثر باژاک	۱۳۳۵
دختر عمویت	آثر باژاک	۱۳۳۰
ژان کریستف	رومن رولان	۱۳۳۶
جان شپکت	رومن رولان	۱۳۵۵
بازی عشق و مرگ	رومن رولان	۱۳۵۴
دون آلیم	مینین نیل شلووخت	۱۳۳۳
زمین تولوید	مینین نیل شلووخت	۱۳۳۷
نامه‌ی سان میکله	دکتر آکسل موته	۱۳۵۷
چاپ‌هایف	دمیتری خورمانوف	۱۳۶۳
الگو	نمایشنامه شکسپیر	۱۳۶۷
حسنت	نمایشنامه شکسپیر	۱۳۳۳
شاد لیر	نمایشنامه شکسپیر	۱۳۶۷
فانوست	نمایشنامه گوته	۱۳۶۶
استنار و قانده	نمایشنامه برتولت برشت	۱۳۳۸
اولون اشپینگل	داستان شارل دوکوتر	چاپ نشده
استراتژی جنگ تئولای در چین	ماتو تسه نوین	۱۳۳۷